

برقراری موقعیت مرجعیت تقلید در جامعه شیعه دوازده امامی*

احمد کاظمی موسوی

ترجمه فخری زنگی آبادی**

اشاره

در قرن نوزدهم، ایران شاهد ظهور یک نهاد جدید دینی - اجتماعی بود. این در حالی است که تئوری الهی انتصاب و انتخاب امام (*Imam al - Mansub*) به طور فزاینده‌ای در طبیعت یک امر دینی و اعتقادی گردید، موقعیت مذهبی به شکل فزاینده‌ای تمرکز یافت که منبع قدرتش در مآخذ و منابع کلاسیک شیعه پیدا نمی‌شد. موقعیت مرجع تقلید نتیجه چندین تحولات دینی است که مشخصه جامعه شیعه در قرن نوزدهم شد. رواج مکتب اصولی‌گری و شکل‌گیری دو اندیشه مهم، یعنی اعمیت (کسی که دانش بیشتری دارد) و ولایت فقیه (حاکمیت فقیه) به عنوان سه محرکه فقهی عمده مشخصه پیدایش مرجعیت تقلید می‌باشند. بنابراین، ما ابتدا فرآیندهای اصولی‌گری، سپس به ایده اعلیت و ولایت فقیه، و آنگاه به شرایط مرجع، و این مسأله که اولین مرجع شیعه دوازده امامی چه کسی بود و سرانجام جایگاه مرجعیت تقلید در زندگی سیاسی ایران شیعه می‌پردازیم.

رواج مکتب اصولی در جامعه شیعه دوازده امامی

اصول، اشاره‌ای به دیدگاه بنیادی فقه مسلمانان است و علم‌الاصول (*ilm al- usul*)¹ به طور کلی در نظر گرفته می‌شود به عنوان علم شواهد که به برقراری و ایجاد استانداردهای قانونی منجر می‌شود، حجت طبق نظر جامعه دوازده امامی؛ قرآن، سنت پیامبر و امام، اجماع، عقل می‌باشد. اجماع، نظر جمعی گروهی از مجتهدان شیعه است که کلمات امام غایب را منتقل می‌کند. اجماع به دلیل این که نظر امام را بیان می‌کند به عنوان حجت در نظر گرفته شده است.¹ عقل ممکن است به عنوان اندیشه ترجمه شود، اما از نظر تکنیکی، در فقه شیعه عقل اشاره‌ای می‌باشد به چهار اصول عملی (*usui- amali*) که برائت (*bara'at*)، احتیاط (*ihtiyat*)، انتخاب (*takhyir*) و استصحاب (*istishab*) به معنی ارائه وضع پیشین،

* نظریه‌های ارائه شده در این مقاله صرفاً منعکس کننده آراء نویسنده می‌باشد.

** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه بجنورد

نامیده می‌شوند.^۱ این اصول فقط هنگامی توسط فقیه واجدالشرايط باید به کار گرفته شود، که حجت‌های مذهبی و دینی دیگر قابل استفاده نیست. در حقیقت، این اصول چیزی بیش از تئوری نظری (Zann) نیست. مد نظر قرار دادن تأملات فقهی به عنوان یک اصل مسلم با شواهد و حجت‌های صریح توسط اخباریون، شاخه‌ای دیگر از مکتب شیعی، رد شد.

در آغاز اخباریون بر خلاف اصولیون، بیشتر بر سنت‌های (akhbar) پیامبر و امام به عنوان منبع دانش مذهبی و دینی تکیه داشتند، هر چند آنها در طول زمان افزایش یافتند. در اولین دوره فقهی (قرن ۴ و ۵ هجری) فقهای دوازده امامی عراق، از جمله شیخ مفید (تاریخ ۴۱۳ هـ.ق/۱۰۲۱ م)، سید مرتضی (۴۳۶ هـ.ق/۱۰۴۴ م) و شیخ طوسی (۴۶۰/۱۰۶۷ م)، پایه‌های اصولی که هم تحت نفوذ ایده‌های شافعی و هم معتزله بود، پذیرفته و معرفی کردند. شافعی (۲۰۴ هـ.ق/۸۱۹ م) به عنوان اولین فقیه مسلمان که اصول فقهی اسلام را در الرساله (ar- Risala) به رشته تحریر درآورد، شناخته شده است. روش منطقی معتزله به اندیشه اسلامی، در ایجاد شکل‌گیری علم کلام (Ilm al Kalam) کمک کرد. تحت چنین نفوذی بود که سید مرتضی اولین کتاب شیعه را در اصول فقه به رشته تحریر درآورد که الذریعه (adn- Dhari'a) نامیده شد. به هر حال، شیخ طوسی این اصول را در کتاب عادات الاصول (Uddat al- usul) پایه‌ریزی نمود.^۲

بر خلاف محفل علما شیعه عراقی، فقهای قم و ری مانند کلینی (۳۲۹ هـ.ق/۹۴۰ م) و ابن بابویه صدوق (۳۸۱ هـ.ق/۹۹۱ م) بر موقعیت سنت‌گرایی بیشتر تکیه کردند.^۳ به هر حال، نه اصطلاح اخباری و نه تفاوت‌های مطلقش با اصولی در کتاب‌های اولیه دوازده امامی دیده نشد. شیخ طوسی به اخباریون به عنوان اصحاب الجمال (ashab az- jumal) اشاره می‌کند، ظاهر بنیانی که منطقی را با قرار دادن اصول مذهب

۱ - شیبانی، محمد: همان، صص ۱۲۰-۱۱۷.

۲ - مطهری، مرتضی: «الهام از شیخ at-talifa هزاره شیخ طوسی، به تصحیح علی دوانی، دارالتبلیغ، قم، ۱۹۷۰، جلد دوم، ص ۴۵.

۳ - ر.ک: کلینی، محمد ابن یعقوب: الاصول من الکافی، به تصحیح م.ب کمرایی، اسلامیه، تهران، ۱۹۶۳، جلد اول، مقدمه و صص ۱۲-۱۴؛ ر.ک: ساجدین، عبدالعزیز: مسیح‌گرایی اسلامی، آلبانی: (با تأیید دانشگاه دولتی نیویورک)، ۱۹۸۱، صص ۳۵-۳۰.

بر روی متون و احادیث گزارش شده، متوقف کردند.^۱ اخباریون و اصولیون در ابتدا به عنوان دو گروه متضاد توسط عبدالجلیل قزوینی (۵۶۵هـ.ق/۱۱۷۰م) نامیده شدند، نویسنده شیعه دوازده امامی که اخباریون را به عنوان سنت‌گرایان کوتاه فکر و متعصب مشخص می‌کند.^۲

دومین موج از گرایش اصولی، که شکل دهنده سومین مرحله فقه است، در دوره مغول اتفاق افتاد. در این دوره اصول اجتهاد مورد استفاده فقه شیعه قرار گرفت. طبق گفته آیت‌الله مطهری، ابن المطهر الحلی (۷۲۶هـ.ق/۱۳۲۵م) شاید اولین فقیهی در میان شیعیان بود که اصطلاح مجتهد را به عنوان کسی که احکام شریعت (hukm-i shar^ci) را بر اساس بحثهای معتبر و موثق شریعت استنباط می‌کند، به کار برد.^۳

در اولین مرحله، اجتهاد و به همین ترتیب قیاس (qiyas) مورد توجه شیعه نبود. شیخ طوسی در کتاب مشهور عادات الاصول (Uddat al-usul) قیاس و اجتهاد را رد کرد.^۴ اما ابن المطهر کاربرد کلمه اجتهاد را به مفهوم این که نظم منطقی را بر اساس شریعه ایجاد می‌کند، رایج گردانید. او همچنین اساس علم اصول را توسعه داد تا نمونه‌های قانونی و منطقی را معرفی کند.^۵ این مسأله منجر به این شد که گسترش مفهومی علم الاصول (Ilm al-usul) تنها منوط به چهار منبع اساسی شیعه (shari^ca) نباشد.^۶ با مطالعه دقیق استنباط ابن مطهر از اجتهاد متوجه می‌شویم که ابن مطهر بین اجتهاد مکلفین و اجتهاد مجتهدین تفاوت قائل است. وی بهایی به اولی (مکلفین) نمی‌دهد و دومی را (مجتهدین) به عنوان تلاشی که منجر به تفکر و اندیشه (zann) می‌شود، نه علم، مورد توجه قرار داده و ارزیابی می‌کند.^۷ در حقیقت ابن مطهر اولین فقیه شیعه است که اجتهاد را به عنوان حق ویژه علما تفسیر می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز مباحث علوم انسانی

- ۱ - ر.ک: شیخ طوسی: *ادات الاصول*، بی جا، تهران، ۱۸۹۴، صص ۵۴-۵۳؛ مطهری، مرتضی: همان، جلد دوم، ص ۴۴.
- ۲ - ر.ک: قزوینی، عبدالجلیل: *کتاب النقد*، به تصحیح محدث ارموی، بی جا، تهران، ۱۹۵۲، صفحات ۱۲، ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۰۴ و ۴۲۹.
- ۳ - مطهری، مرتضی: *اجتهاد در اسلام*، مرجعیت و روحانیت انتشارات، تهران، ۱۹۶۲، ص ۴۲.
- ۴ - شیخ طوسی، همان، جلد دوم، ص ۱۱۰-۱۰۹.
- ۵ - ر.ک: الحلی، ابن المطهر: *تحذیر الواصل الی علی علم الاصول*، دارالخلافه، تهران، ۱۸۹۰.
- ۶ - گرجی، ابوالقاسم: «نگاهی به تحولات علم اصول»، مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۹۷۳، ص ۳۹.
- ۷ - حلی، ابن مطهره: *al-Al Fayn* به تصحیح م.م خراسان، نجف، ۱۹۶۹، صص ۸، ۴۰، ۸۲، ۲۸۵ و ۲۹۰.

اساس اجتهاد و تقلید به طور کامل توسط عاملی (۱۰۱۱هـ.ق/۱۶۰۲م) شکل داده شد، کسی که یک فصل مستقل را به موضوع بالا اختصاص داد.^۱

در قرن یازدهم هجری جریان اصولی تمام توان و نیروی خود به دلیل تجدید حیات اخباریگری به واسطه کارهای ملا امین استرآبادی (۱۰۳۳هـ.ق/۱۶۲۳م) از دست داد. اما زمان به نفع اصولیون بود، از این رو باید شکرگذار غیبت طولانی امام زمان و رشد نیاز به تفسیر وسیع تر شریعت بود.

ظهور فقیهی عمل‌گرا، به نام آقا باقر بهبهانی (۱۱۱۸هـ.ق/۱۷۰۶م - ۱۷۹۳هـ.ق/۱۲۰۸م) در کربلا، نه تنها به بازسازی و تجربه حیات مکتب اصولی کمک نمود. بلکه به این مکتب نیروی تازه ای نیز بخشید. بهبهانی به عنوان بنیانگذار (muassis) مرحله جدیدی از فقاقت شیعه دوازده امامی شناخته شد؛ هر چند وی هرگز به عنوان یک محقق درخشان مثل ابن مطهر حلی یا شهید الثانی در نظر گرفته نشد. برجستگی ایشان ناشی از استفاده از روش علمی وی است، تا به جهت جلب حمایت مردمی علیه اخباریون و حذف آنها از ایران و عراق. در دوران پیش از قاجار، مسأله اخباریگری یک موضوع و دیدگاه فکری بود، اما بهبهانی با رد اخباریگری توانست آنها را به عنوان مرتد و بدعت گذار، غیرقانونی نماید.

بحث طولانی مدت بهبهانی با رقیبش، یوسف بحرینی (۱۱۷۲هـ.ق/۱۷۸۵م) بر مسأله اعتبار ذهنی مجتهد به هنگام افول کسب دانش به واسطه غیبت امام دوازدهم متمرکز شد.^۲ بهبهانی چهار اعتبار از استنباطات مجتهدان و اعتبار علم کلی خود (ilm-i ijmalī) را به طریقی که هیچ سابقه‌ای در فقه شیعه نداشت، مطرح نمود.

در بین علما مشهور است که دروازه کسب دانش در مورد احکام (ahkam) دین (در زمان غیبت امام)

بسته شده است. پس چگونه ما شاهد که شمار زیادی از احکام بعد از تلاشهای بسیار هستیم؟

این نظر که بعد از غیبت امام زمان شماره زیادی از احکام پس از تلاش و کوشش به دست آمده اند صحیح است، به رغم این حقیقت که کوششها به دلیل نظری (zonn) منتهی می‌شود که نه دلیل (hujjat) هستند و نه سودمند؛ به رغم این حقیقت که اخباریون ادعا می‌کنند دروازه کسب دانش بسته شده است که این موضوع نیز خود مورد مجادله می‌باشد؛ و به رغم این حقیقت که در موارد مختلف ما از چیزهایی بدون تحقیق آگاهیم، چون آشکار هستند. ما نمی‌گوییم که هر استنباطی، حقیقت و حجت است، اجماع هم نمی‌تواند حقیقت باشد (اجماعی که قابل برگشت است با اجماع نظر متضادش)، حتی

۱ - عاملی، شیخ حسن: *معاصر الاصول*، شیعی، تهران، ۱۹۵۹، ص ۴۱۶.

۲ - بهبهانی، باقر: *رساله الاجتهاد و الاخبار*، (تابع محلی، بی جا، ۱۸۵۹، صص ۲۰-۱).

خود دلیل (bidaha) هم نمی‌تواند مدرک مطلق باشد. فقط استنباط مجتهد بعد از تلاشها (ijtihad) که به طرف حجت سنگینی می‌کند، به دست می‌آید.^۱

اصول فکری بهبهانی درباره توانایی مجتهد که منجر به حجت می‌شود به ایشان اجازه داد تا مجتهدان را به عنوان جانشین پیامبر (Khalifat ar-Rasul) بدانند، اما ایشان این را مورد بررسی قرار نداد، ولی، بعد از وی خمینی و نراقی (۱۲۴۵ هـ.ق/۱۸۳۰ م) آن را انجام دادند. آنچه را که بهبهانی به دست آورد صرفاً ایجاد اعتبار برای اجتهاد فقهی نبود، بلکه ضرورت اطاعت و پیروی از مجتهد جامع‌الشرایط توسط مکلفین معمولی بود.

ظهور ایده علمیت

مفهومی که در آن فقیه (کسی که نظریاتش برای مکلفین عادی است) باید جامع‌الشرایط باشد، در چارچوب اصولی در قرن نوزدهم جامعه شیعی توسعه یافت.^۲ که به واسطه آن، ضروری ترین اساس برای سلسله مراتب رسمی و اداری رهبری مذهبی آماده گردید. عقیده مجتهد جامع‌الشرایط در کارهای قضایی دوره اول توسعه اثنی‌عشری ظاهر نمی‌شد. به هر حال، ریشه‌های چنین مفهومی می‌تواند در اصول اسلامی کلاسیک معین پیدا شود، به عنوان مثال، یک امام باید برتر و شخص عالمی باشد. این درست است، زیرا به طور کلی و طبق استدلال، یک انسان با دانش بیشتر نسبت به انسان آدم با دانش کمتر (torjih al-Fadil ^Calal-maFdul) ترجیح داده می‌شود. این موضوع اولین بار در علم الکلام (Ilm-al-kalam) عقاید اسلام مطرح شد. فقهای شیعه دوازده امامی دوره مغول موقعیت بی‌همتای امام را با استفاده از این اصول توجیه کردند.^۳ بر طبق تألیف قاضی نورالله شوشتری (۱۰۱۹ هـ.ق/۱۶۱۰ م) برتری امام بایستی از دانش، تقوا و شجاعت مشخص شود.^۴

۱ - همان، ص ۱۶.

۲ - با همکاری مرتضی جزایری، «تقلید علم یا شورایی»، مرجعیت و روحانیت، ص ۲۳۱-۲۳۶.

۳ - با همکاری منابع مربوط حلی، ابن مطهر: کاشف المراد، محمدیه، مشهد، بی‌تا، ص ۲۴۰؛ طوسی، نصرالدین: تلخیص المحصل به تصحیح انوری، بی‌جا، تهران، ۱۹۸۰، ص ۲۰۶؛ مقداد صوری، فضل: کتاب الناقی فی شرح باب الهادی عشر، مصطفوی، تهران، ۱۹۷۹، ص ۶۶.

۴ - شوشتری، نورالله: احقاقی الحق، اسلامیه، تهران، بی‌تا، جلد دوم، ص ۳۱۹.

دو قرن بعدتر، فقهای دوره قاجار، پس از تکوین اصول تقلید در شکل وسیع آن، به پذیرش مرجع تقلید به عنوان کسی که سطح دانشش (Ilm) همان برتری مانند امام را دارد، دست یازیدند.^۱ اصطلاح اعلم، اشاره به علمای شیعه، اولین بار در معالم الاصول (Ma'alim al-usul) عاملی ظاهر شد. اما چنین به نظر می‌رسد که کیفیت گزارش احادیث با دقت نظر بیشتر بوده است.^۲ به هر حال، به روشی که شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱/۱۸۶۴) به عنوان مجتهد جامع‌الشرایط بعد از مرگ شیخ نجفی اصفهانی (۱۲۶۶/۱۸۴۹) پذیرفته شد.^۳ به نشان می‌دهد که ایده مجتهد به عنوان اندیشمند جامع‌الشرایط در شکل کامل و وسیع آن قبلاً تکوین یافته بود. بعلاوه، شیخ انصاری، اجماع را به عنوان ضرورت پذیرش مجتهد جامع‌الشرایط ادعا کرد.^۴ در اواخر قرن نوزدهم ما شاهد تعریف اصول مرجعیت از طرف آیت‌الله طباطبایی یزدی (۱۳۳۸ هـ.ق/۱۹۲۰ م) هستیم. طبق نظر آیت‌الله یزدی، آن واجب است که از مجتهد جامع‌الشرایط زمان پیروی شود. مجتهد کامل (al-kamil) کسی است که از بیشترین اطلاع درباره احکام و منابع فقهی و بیشترین توانایی در تفسیر احکام دینی برخوردار باشد.^۵

علاوه بر طرح کردن نظریه اعلمیت، همچنین آیت‌الله یزدی مسأله طبیعت واجب بودن تقلید را معرفی کرد، و چنین نتیجه گرفت که هر عمل مذهبی توسط مکلف بدون راهنمای مجتهد غیر قابل قبول است.^۶ باید گفته شود که چنین تأکیدی بر روی مبانی تقلید خاص دوره قاجار است. الزام به تقلید از مجتهد (پیدا کردن مجتهدی به این منظور که از دستوراتش پیروی شود) از طرف شیعیان دوازده امامی توسط فقهای برجسته دوره مغول مثل ابن المطهر و شهید الثانی ارائه گردید. به هر روی کسی که، این مسأله را تکوین کرد شیخ حسن عاملی (۱۰۱۱/۱۶۰۲) بود.^۷

۱ - ر.ک: نراقی، ملاحمد: منهج الاحکام، تابع علی، بی جا، ۱۸۹۶، ص ۷-۲۲۵.

۲ - ر.ک: عاملی، حسن: معلم الاصول، شفیعی، تهران، ۱۹۵۹، ص ۴۲۵.

۳ - انصاری، مرتضی: زندیقۀ شیخ انصاری، اتحاد، اهواز، ۱۹۶۰، ص ۵-۷۲.

۴ - انصاری، مرتضی: الاجتهاد و التقليد بولاک، مصر، بی تا، ص ۳۵.

۵ - طباطبایی یزدی، محمد کاظم: العروه الوثقی، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، بی تا، ص ۴.

۶ - همان، ص ۴.

۷ - ر.ک: عاملی، حسن: همان، صص ۴۳-۴۲۵.

توسعه نظریه ولایت فقیه

سقوط صفویان همزمان بود با ظهور مکتب اصولی که به واسطه آن به علمای دوره فاجار کمک کرد تا موقعیت تفسیریشان را افزایش دهند. موقعیت جدید علما توسط عادت شخصی فتحعلی شاه در به دست آوردن مجوز رسمی (izn-i saltanat) از علما در حکومت کردن بر کشور تقویت شد. ظاهراً تلقی شاه نوعی از شکل‌گیری نهاد و اساس فقهی را برای فرمانروایی تشویق کرد؛ اگر چه فتحعلیشاه در دیکتاتوری کمتر از دیگر پادشاهان ایران مستبد نبود. ملا احمد نراقی (۱۲۴۵هـ.ق/۱۸۳۰م) بود که فصل ولایت فقیه را که هیچ سابقه‌ای در فقهات شیعه نداشت، گشود.

ملا احمد نراقی، با سود جستن از روش اصولی گری زمان خویش، عقیده ولایت فقیه را به عنوان یک اصل که تا آن زمان ممکن بود، شکل داد. ایشان قدرتمندانه در مورد حق مجتهد به مباحثه پرداخت تا به عنوان جانشین امام عمل نماید و به او همه قدرت امام را عطا کند. اساس کار نراقی برای انجام این کار، بحث بر روی اعتبار سنت، اجماع و عقل نبود.^۱ ایشان ۱۹ حدیث نقل نمود که بیشتر آنها دوباره توسط کتب علمای بعدی مانند آیت‌الله خمینی بیان شد.

پیش از نراقی، به ایده ولایت فقیه توجه مستقیمی در ادبیات فقهی جدید نشده بود. عقیده جانشینی امام (چه در امور خاص یا در زمینه‌های کلی) بیش از یک شکل مبهم که به صورت ادعاهای پراکنده علما باشد، نبود. این ادعاها در تمام فصول مختلف فقه مانند قضاوت (qaza)، جهاد (jihad)، خمس (khums) و اجتهاد (ijtihad) پراکنده شده بود. قصد آنها در ابتدا این بود که نقش فقها را در امور خاص مشخص، روشن کنند. بنابراین، طبیعت و حوزه نقش علما که در موارد بالا ذکر شد به صورت بحث‌انگیز و نامشخص باقی ماند.

به عنوان مثال، تکیه ابن مطهر بر مفهوم امام به عنوان کسی که تعیین شده است و معصوم می‌باشد، مفهوم نایب امام (naib -i Imam) را خنثی می‌کند.^۲ شهید الثانی، نایب امام را به جانشینی کلی مانند فقیه معرفی کرد. اما مرتبط نمودن این مسأله به حکومت یا ولایت عامه به سختی قابل ممکن بود.^۳ تلاش آقا باقر بهبهانی این بود تا ایده فقیه را به عنوان خلیفه پیامبر معرفی کند، اما ایشان نتوانست این

۱ - ر.ک: نراقی، ملا احمد: *عوائد الایام*، مکتب بصیرتی، قم، ۱۹۰۳، صص ۲۰۵-۱۸۵.

۲ - حلی، ابن مطهر: *تطهیرة الفقهاء*، جلد اول، مرتضوی، تهران، ۱۹۵۵، صص ۳-۴۵۲.

۳ - شهید الثانی: *شرح المع*، جلد اول، علمیه، تهران، ۱۹۲۹، صص ۶۵-۲۵۵.

مسأله را روشن کند.^۱ به طور کلی، از قرن هفتم تا قرن دوازده هجری هر از چند گاه مفهوم ولایت علما به عنوان جانشینی به صورت مطرح می شد، در حقیقت، این یک شکل موقتی بود که برای حل کردن مشکلات خاص فقهی مطرح می شد.

برجستگی کار نراقی در دو بعد است: ابتدا، ایشان به مسأله ولایت فقیه به عنوان یک موضوع مستقل پرداخت، تحت این موضوع، وی همه احادیث و دلایل فقهی که برای ایشان شناخته شده بود، جمع آوری کرد تا حقوق علما و وظایف علما را در مورد ولایت تأیید کند. دوم این که، ایشان بین حکومت (vilayat I^camma -) و مسائل خاص امامت (vilayat - I khassa) تفاوت قائل شد، در حالی که در مورد حق فقهها در هر دو سطح تأکید داشت. این وظیفه بدون پیشینه در آخرین کتابش تحت عنوان عواید الایام (Awwaid al- Ayyam^c) به صورت قانونی درآمد. این کار از نظر منابع حدیثی در خصوص حکومت فقههای شیعه (qavaid - I Fiqh) بسیار خوب مستدل شده است. در همین کتاب نراقی بیان می کند.

«هدف ما این است که ولایت فقهها را کشف کنیم، یعنی کسانی که جانشین امام و فرمانروا در زمان غیبت امام هستند، و مشخص کنیم که آیا ولایت آنها کلی (amma^c) است در همان روشی که در اساس توسط امام پیگیری می شد. به طور خلاصه، ولایت آنها درباره چیست؟^۲

در مورد وظیفه فقهها در مورد امور مردم و آنچه را که ولایت را به طور کامل در برمی گیرد ما - با لطف خداوند - می گوئیم که فقط ولایت فقهها بر روی دو مسأله و موضوع قرار دارد، ابتدا، هر ولایتی را که توسط پیامبر و امام (کسانی که سرور و ستون اسلام بودند) انجام می شد به فقهها هم عطا شده است، بجز آنچه را که توسط شواهد فقهی مانند اجماع (ijma^c) یا نص صریح (nass) شامل نشود . . . ثانیاً، هر عملی در مورد اعتقادات مردم و امور دنیایی مردم ضروری و گریز ناپذیر است بر اساس دلیل و عادت یا طبق شریعه (law)». ^۳

برای نهادی کردن ادعای فوق به عنوان اولین مرحله، نراقی از اعتبارات حدیثی استفاده کرد. تلاش وی جمع آوری احادیث متدل و قوی در جهت حمایت از ولایت فقهها بود. او ۱۹ حدیث را که بیشتر آنها مستقیماً به امام صادق مرتبط می شد، به دست آورد. تنها حدیث مرتبط با پیامبر که توسط شیعه و سنی نقل شده است به صورت زیر می باشد:

۱ - بهبهانی، محمد باقر: همان، ص ۹.

۲ - نراقی، ملا احمد: همان، ص ۱۸۵.

۳ - نراقی، ملا احمد: همان، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.

«ای خدا» پیامز کسانی که جانشین من می‌شوند.» پیامبر این موضوع را دو بار تکرار کرد، از ایشان پرسیده شد چه کسی جانشین شما می‌شود یعنی جانشین پیامبر، پیامبر جواب داد: «آن کسی که بعد از من می‌آید، عمل و سنت من را انتقال می‌دهد و به مردم می‌آموزد.»^۱

طبق نظر اهل سنت، حدیث پوچ و اشتباه است.^۲ به هر حال، نراقی (و خصوصاً آیت‌الله خمینی در تحقیقات خویش) از این حدیث بدون توجه به نظر سنیها، استفاده وسیعی کرده‌اند.^۳

دیگر حدیث معتبر گزارشی از ابن حنظله از امام جعفر صادق است: «هر کس مجادله‌اش توسط قضاوت فرمانروایش حل و فصل شده باشد، که آیا درست است یا اشتباه، در واقع مشککش به وسیله طاغوت حل شده است (قانونگذار مستبد که بر ضد قانون الهی حکمرانی می‌کند)». این حدیث که به عنوان یک حدیث مورد قبول واقع شده، اولین بار در اصول کافی کلینی مطرح شده است.^۴

دیگر حدیث مهم که خوب شناخته شده حکمی (tawqi^c) است که توسط امام دوازدهم خطاب به شیعه مخلص یعنی اسحاق بن یعقوب می‌باشد. که این خطاب سؤالی را برانگیخته است (از امام سؤالی کرده است): «به چه کسی در خلال غیبت شما باید مراجعه کرد در حالی که تعدادی از عموزادگان شما، شما را انکار می‌کنند.»^۵ امام جواب داد: «در مورد مسائل جدیدی که اتفاق می‌افتد شما باید به راهنمایهای کسانی را که احادیث ما را نقل می‌کنند، مراجعه کنید، زیرا آنها حجت من هستند نسبت به شما، همانطور که من حجت خدا هستم برای آنها.»

از آنجایی که حدیث توسط نایب دوم امام، اسحاق بن یعقوب ارائه شده، نظر نراقی این است که باید آن را به عنوان یک امر متصل به امام دانست (muttasil) و خمینی مجدداً تأکید می‌کند که این حدیث توسط ابن بابویه صدوق گزارش شده است، نه توسط نراقی و نه توسط خمینی به هر حال، مشکل ناسازگاری و قابل مقایسه نبودن ولایت عامه علماء، آن گونه که آنها می‌فهمیدند، و مأموریت قدرت که توسط چهار نایب خاص مطرح بود، مد نظر قرار نگرفت. زیرا دسترسی مستقیم به امام داشت، نواب

۱ - همان، ص ۱۸۶.

۲ - آلبانی، محمد نصیرالدین: *سلسله الحدیث الرعفا، دارالفکر، دمشق، ۱۹۷۹*.

۳ - ر.ک: خمینی، روح‌الله: *ولایت فقیه، امیرکبیر، تهران، ۱۹۷۹*، صص ۸۱-۷۴.

۴ - کلینی، محمد ابن یعقوب: *همان، جلد اول، ص ۱۱۳*.

۵ - ر.ک: صدوق، ابن بابویه: *اکمال الدین و اتمام النعم، به تصحیح کمرانی، اسلامی، تهران، ۱۹۶۰*، جلد دوم، صص ۶۱

خاص به عنوان شایسته‌ترین جانشین که ولایت امام را انجام دهند در نظر گرفته شدند. به هر حال، مسأله‌ای که اساساً از تعابیر نراقی در مورد ولایت فقها نتیجه‌گیری شده است در زمان اتفاق آن حدیث بالا مطرح نشد.

علاوه بر شواهد حدیثی نراقی از دو شاهد فقهی دیگر نیز استفاده کرد، اجماع (ijma^c) و بداهه (bidaha). در مورد اجماع نراقی می‌گوید: «اجماع وجود دارد از آنجایی که علمای مختلف مشخص می‌کنند که چنین باشد، بنابراین به طور مؤثری این یک حقیقت نهادینه می‌شود.»^۱ به نظر می‌رسد این تعبیر فقط از ذهن شخصی نراقی سرچشمه گرفته باشد، زیرا شیخ انصاری چنین اجماعی را چند سال بعدتر رد کرد و آن را قول مشهور (qawl-i mashhur) نامید.^۲

نراقی برای حمایت از نظر خود، بحث علم البداهه را مطرح کرد که به دلیل عقلی (dalil^c aqli) اشاره دارد.

آن، توسط هر انسان عامی و باسواد، آشکار و قابل فهم است وقتی که پیامبر خدا در سفر است، شخصی بعد از او به عنوان قائم مقام، جانشین و کسی که مورد اعتماد است و به عنوان شاهد ... تعیین می‌شود. آن شخص از تمام قدرتی که پیامبر از آن در جامعه‌اش برخوردار است، برخوردار خواهد بود. شکی وجود ندارد که بیشتر نصوص (متون اصلی) که در مورد اوصیاء (وارث اقتدار و اعتبار) امام معصوم هستند به انتقال همه قدرت نه بخشی از آن اشاره می‌کنند. این، خصوصاً در رابطه با احادیثی که در رابطه و جایگاه فقیه است روشن می‌شود، کسانی که بهترین افراد بعد از امامان هستند. برتری فقها بر مردم عامی مانند برتری پیامبر بر تعداد پایین جامعه خودش است.^۳

از گزارشهای نراقی در مورد ولایت فقیه آشکار است که ایشان تصویری ایده‌آل از حکومت فقیه داشته‌اند. اما روشن نیست که آیا حکومت فقیه که نراقی آن را سلطنت شریعه می‌نامند، بایستی جانشین حکومت شود یا موازی با آن حرکت کند. نراقی در مدت حیات، در بعضی مواقع حکومت زمانش را به چالش کشاند. در هر حال، رابطه خوب ایشان با فتحعلی شاه و این که ایشان اجازه داد که به عنوان پادشاه در ایران حکومت کند، نشان دهنده این است که نراقی شاه را به عنوان غاصب نمی‌داند. این

۱ - نراقی، ملاحمد: همان، ص ۱۸۸.

۲ - انصاری، مرتضی: *المکاسب مطهه اطلاعات*، تبریز، ۱۹۵۵، صص ۵-۱۵۳.

۳ - نراقی، ملاحمد: همان، ۱۸۸.

امکان وجود دارد که نراقی به عنوان راه‌حل ممکن حکومت شرعی را به عنوان حکومتی موازی با حکومت عرفی تلقی می‌کرد.

شرایط مرجعیت

یک مرجع باید عربی، منطوق، الهیات، تفسیر، حدیث و فقه و یا به طور دقیقتر فقه و اصول فقه را یاد بگیرد. او بایستی دانشش را نشان داده باشد و برای خود اعتباری علمی از طریق گواهیها که از علمای معتبر دارد و از طریق آموزشها، آیین تدریس، سخنرانیها و نوشته‌ها ایجاد کرده باشد. این شرایط علاوه بر وجهه شخصی مطمئنی مانند بلوغیت، هوشیاری، مذكر بوده، حلال‌زاده بودن، و خلوص است که باید داشته باشد تا وارد این موقعیت معتبر شود. دیگر وجهه‌های چنین مرجعیت این است که ثروت‌اندوز نباشد که شامل شرایط مرجع است که توسط برخی از نویسندگان نقل شده است.^۱

در موضوعات دیگر مرجعیت، تعدادی از جزئیات تکنیکی هم مطرح بود. در کنار شرایط مذهبی، مهمترین مشخصه این بود که مرجع توانایی پرداخت پول نان طلاب (pul-i nan-i tullab) را داشته باشد. به این منظور که این شرایط انجام شود، مرجع بایستی در یکی از شهرهای مذهبی مانند نجف و قم ساکن باشد. همچنین باید توانایی جمع‌آوری پول در شکل خمس و سهم امام را داشته باشد. بنابراین موقعیت مرجعیت بعلاوه این که باید فقیه جامع‌الشرایط باشد، دیگر مسئولیتهایی هم داشت که کمتر با تسلط او بر شریعت مرتبط بود.

اولین مرجع جامعه شیعی دوازده امامی

در مورد مسأله اولین مرجع اختلاف نظر وجود دارد. از آنجایی که این نهاد (مرجعیت) به آرامی توسعه یافت و وجودش در زمان خودش احساس نشد. بیشتر محققان سنتی و به موازات آن علمای تاریخ جدید شیعه تلاش نمودند تا تمام برنامه شناسایی مرجع را با فهرست نمودن همه فقهای برجسته شیعه از کلینی تا خمینی به عنوان مرجع شناسایی نمایند.^۲ تعدادی از آیت‌الله‌ها با فکر و اندیشه باز مانند طالقانی،

۱ - طباطبایی یزدی، محمد کاظم: همان، ص ۵

۲ - به عنوان نمونه، ر.ک: فیسجر، میکائیل: *ایران، از جدال مذهب تا انقلاب*، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، به سفارش دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۰، طرح نو، تهران، ۱۳۷۱؛ ر.ک: حائری عبدالهادی: *«شیعه‌گرایی و قانونگرایی در ایران»*، رساله دکترا، دانشگاه McGill، مونتریال، کانادا، ۱۹۷۳، صص ۸-۱۲۴.

جزایری و مطهری مقالاتی در زمان مرگ آیت الله بروجردی (۱۲۴۰ش/۱۹۶۱) منتشر ساختند و درباره تازگی و نو بودن ین نهاد به بحث پرداختند.^۱ ایشان این بود که این عقیده که مقام مرجعیت تنها باید توسط یک شخص اشغال شود را تغییر دهند. ترجمه مقالات اینان توسط لمبتون^۲ نور تازه‌ای بر فهم تاریخ نهاد مرجعیت برای محققان غربی تابانید. اکنون جا افتاده است که امروزه مفهوم مرجع تقلید هرگز در دوره پیش از قاجار مطرح نگردیده است. حتی عنوان مجتهد در تعریف جدید شیعیان پیش از زمان ابن المطهر الحلّی وجود نداشت. در مرحله اولیه، نظریه امامت، بحث مصونیت و ضرورت آن، به اندازه‌ای شایع بود که هیچ مکلف جایز الخطا (حتی باسوادهای آن) نمی‌توانستند ادعای اعتبار قانونی برای عقیده خود داشته باشند.

پس از جا افتادن این حقیقت که نهاد مرجعیت در جامعه شیعی قرن نوزدهم ریشه گرفته اولین سؤال این بود که چه کسی اولین مرجع بوده است. بحث اصلی حول محور دو تن از فقهای برجسته دور می‌زد: یکی شیخ انصاری (۱۲۸۱هـ/۱۸۶۴م) و بلافاصله پیش از آن شیخ نجفی اصفهانی (۱۲۶۶هـ/۱۸۴۹م). شایان ذکر است که یادآور شویم، نه بهبهانی که اندیشه اصولی را دوباره برقرار کرد و نه نراقی که اندیشه ولایت فقیه را شکل داد به عنوان مرجع مطرح شدند. برخی از محققان تاریخ شیعه معتقدند شناسایی وسیع شیخ انصاری به عنوان رهبر شیعه باعث افزایش موقعیت مرجع شد.^۳ تعدادی از شرح‌حال نویسان مانند مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی ادعا کرده‌اند که شیخ اصفهانی پیش از شیخ انصاری مرجع بوده است.^۴

با مطالعه دقیق تاریخ اخیر علما، به این نتیجه رسیده ایم که مقام مرجع، توسط یک نفر مجتهد اشغال شده، و این یک مسأله اساسی بود که در نهاد مرجعیت تقلید در قرن نوزدهم شیعه مطرح بود. مرکز مذهبی اصفهان بعد از مرگ سید باقر شفتی (۱۲۶۲هـ/۱۸۴۵م) از بین رفت. در همان سال، مرکز نجف شیخ حسن کاشف القطاء را از دست داد، وی پس از خود شیخ نجفی اصفهانی را به عنوان مجتهد عالی و تنها برای شش سال باقی گذاشت. همان گونه که ذکر شد چندین مرکز شیعه دوازده امامی در

۱ - مطهری، مرتضی: *مرجعیت و روحانیت*، انتشارات، تهران، ۱۹۶۲، ص

۲ - ر.ک: لمبتون، آن - ک: «*بازسازی از موقعیت مرجع تقلید و نهاد مذهبی*»، دفتر اسلامی ۲۰، تهران، ۱۹۶۴، صص ۱۱۵-۳۵.

۳ - ر.ک: حائری، عبدالهادی: «انصاری»، *دایره‌المعارف اسلام*، چاپ جدید کامل شده، بی جا، ۱۹۸۰، صص ۷-۷۵.

۴ - شیخ آقا بزرگ تهرانی: *طبقات الاعلم*، علمیه، نجف، ۱۹۵۴، جلد اول، صص ۱۳-۳۱۰.

زمانهای مشابه به کاربرده شدند، این مسأله از این امر که هر فرد به عنوان مثال نراقی و کاشف القطاء به عنوان مرجع شناخته شود، جلوگیری می‌کرد؛ اگر چه که بعد از ظهور بهبهانی زمینه آماده شد.

جایگاه مرجع تقلید در زندگی سیاسی ایران شیعی

مراجع نقش مهمی در زندگی سیاسی ایران شیعی ایفاء کرده‌اند، آنها با تمام توان در مقابل نفوذ اقتصادی و سیاسی بیگانگان مقاومت کردند.^۱ همچنین آنان در راستای خدمت به ایجاد عدالت (Cadi) و مشروطیت (mashruta) با نیروهای لیبرال ایران همکاری نمودند.^۲ و مهمتر از همه این که مراجع، نقش قدرتمندی را در ایجاد تعادل در دیکتاتوری سلطنتی باز کردند. در حقیقت، در غیاب وجود یک نهاد مردمی قوی در ساختار سیاسی ایران مردم به دنبال مرجع و پناهگاهی در سنتهای دینی بودند تا استبداد سلطنتی را کنترل نمودند. نیروهای اجتماعی ایران از این نهاد نوپیدا (marja^C iyyat) به عنوان وسیله‌ای در مبارزه‌شان علیه جباریت و استبداد حمایت کردند. به هر حال، این نیروها، همچنین به دلیل این که می‌بایست در برابر ستمگری برتری مجتهدان ایستادگی نمایند، در موقعیت نامناسبی قرار گرفتند. جنبه‌های سرکوب کننده برتر مجتهدها، به خصوص در تلقی آنها نسبت به صوفی، شیخی و ارتداد باینها قابل توجه و برجسته است. در خلال دوره قاجار، ما شاهد بدعتهای مختلف مذهبی هستیم که به طور عمده حول مسأله انتقال قدرت امام مطرح است. مفاهیمی مانند ولایت صوفی (vilayat-I sufi)، شیعه کامل (shia-yi kamil)، رکن ربیع (rukn-I rabi^C) و باب (bab) تأثیر غیبت طولانی امام و تلاش برای جانشینی امام را نشان می‌داند. علماء، علیه این نظریات واکنش نشان دادند و در دلیل انتقال عقلی دانش امام به مجتهدان مدعی شدند.^۳ در اینجا است که می‌بینیم اصل اعلمیت بخش برجسته‌ای از نهاد مرجعیت گردید.

- ۱ - موارد اشاره شده وجود دارند: میرزا حسن شیرازی (۱۳۱۲هـ/ق-۱۸۹۴م)، فتوای تحریم تنباکو؛ میرزا محمد تقی شیرازی، (۱۳۳۸هـ/ق-۱۹۱۹م)، اعلام جهاد بر ضد نقش حاکمیت انگلستان در عراق. با همکاری علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، بنیاد امام رضا، تهران، ۱۹۷۹، جلد اول و دوم.
- ۲ - موارد اشاره شده وجود دارند، همکاری آخوند خراسانی و میرزای تائینی با ایرانیان قانونگرا، رک: حائری، عبدالهادی: شیعه گرایی و قانونگرایی در ایران، رساله دکتر، دانشگاه McGill، مونترال، کانادا، ۱۹۷۳.
- ۳ - به عنوان نمونه، رک: بهبهانی، م.ب. همان، ص ۱۷-۱۶ نراقی، ملا احمد: منهج الاصول، تابع محلی، تهران، ۱۸۰۹، ص ۲۷۷.

علما اغلب از حمایت حکومتها برخوردار بودند، چون حکومتها بیشتر از ناحیه صوفیها و شیخیها نسبت به مجتهدان احساس خطر می‌کردند.

علما علاوه بر برخوردار شدن از حمایت حکومت، همچنین از رابطه نزدیک با بازرگانان و طبقه اصناف برخوردار بودند. این مسأله که چگونه علما توانستند حمایت بازار را جلب نمایند (در حالی که بازار به اصول صوفی‌گری و فتوت وفادار بود که این مسأله خود عامل عمده مردمی بودن شیعه در ایران در خلال دوره پیش از صفویه بود)^۱ هنوز قابل بحث است. جواب ممکن است در این حقیقت نهفته باشد که مجتهدها به طور روزانه در تماس با مردم بازار بودند؛ کسانی که نسبت به دولت احساس بیگانگی می‌کردند و به آنها (مقامات دولتی) اعتمادی نمی‌کردند. بعلاوه، روش حسی صوفیها و شیخیها فقط برای یک گروه مشخصی (khavas) قابل استفاده بود، در حالی که مجتهدان راه حل‌های عملی و جامع برای عوام (avam) داشتند. به هر حال، ارتباط تنگاتنگ بازار و مسجد در دوره قاجار و پهلوی به مجتهدان کمک کرد تا مخالفان را خوار و ضعیف کرده و نفوذ گروههای صوفی شیخیه را کاهش دهند.

به هر ترتیب، پیش از انقلاب اخیر ایران، مرجعیت به عنوان جانشین سلطنت هرگز در نظر گرفته نشده بود. به این منظور مردم از مراجع حمایت کردند (و در بعضی موارد علما را به نفع خود وادار به عمل نمودند) که رژیمهای استبدادی را کنترل کنند، نه آن که آن را جانشین سازند. تصدی دفاتر یا مقامات دولتی توسط علمای تحت ولایت فقیه دوره جدیدی را به وجود آورد. در مورد نقش و اهداف نهاد مرجعیت، باید در طول زمان به قضاوت پرداخت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - فتوت نمایی چیتسازان ممکن است نماد مبادله متقابل صوفی و بازار باشد.

ر.ک: صراف، مرتضی: *رسائل جوانمردان مشتمل بر هفت فتوت نامه*، با مقدمه هانری کربن، انیستوی فرانسوی پژوهشهای علمی در ایران، تهران، ۱۳۵۲، صص ۲۳۹-۲۲۶.

کتابنامه

- ۱- آلبانی، محمد نصرالدین: *سلسله الحدیث الدنہا، دارالفکر، دمشق، ۱۹۷۹*.
- ۲- حلی، ابن مطهر: *تحذیر الواصل الی علم الاصول، دارالخلافه، تهران، ۱۸۹۰*.
- ۳- _____: *تطہیرہ الفقہاء، جلد اول، مرتضوی، تهران، ۱۹۵۵*.
- ۴- _____: *al-Al Fayn، به تصحیح م.م خراسان، نجف، ۱۹۶۹*.
- ۵- _____: *کاشف المراد، محمدیہ، مشهد، بی تا*.
- ۶- انصاری، مرتضی: *زندقیقہ شیخ انصاری، اتحاد، اهواز، ۱۹۶۰*.
- ۷- _____: *الاجتہاد و التقلید بولاک، مصر، بی تا*.
- ۸- _____: *المکاسب مطعہ اطلاعات، تبریز، ۱۹۵۵*.
- ۹- بهبهانی، باقر: *رسالہ الاجتہاد و الاخبار، (تابع محلی، بی جا، ۱۸۵۹*
- ۱۰- حائری، عبدالهادی: «انصاری»، *دایره المعارف اسلام، چاپ جدید کامل شدہ، بی جا، ۱۹۸۰*
- ۱۱- _____: *نسیعہ گرامی و قانون گرامی در ایران، رسالہ دکتر، دانشگاه McGill، مونترال، کانادا، ۱۹۷۳*.
- ۱۲- خمینی، روح الله: *ولایت فقیہ، امیر کبیر، تهران، ۱۹۷۹*.
- ۱۳- دوانی، علی: *نہضت روحانیون ایران، بنیاد امام رضا، تهران، ۱۹۷۹*.
- ۱۴- ساجدین، عبدالعزیز: *مسیح گرامی اسلامی، آلبانی، (با تأیید دانشگاه دولتی نیویورک)، ۱۹۸۱*.
- ۱۵- شوستری، نورالله: *احقاق الحق، اسلامیہ، تهران، بی تا، جلد دوم*.
- ۱۶- شهید الثانی: *شرح المع، جلد اول، علمیہ، تهران، ۱۹۲۹*.
- ۱۷- شیبانی، محمد: *تقریرہ الاصول، فرید، تهران، ۱۹۶۵*.
- ۱۸- شیخ آقا بزرگ تهرانی: *طبقات الاعلم، علمیہ، نجف، ۱۹۵۴*.
- ۱۹- شیخ طوسی، *آداب الاصول، بی جا، تهران، ۱۹۸۴*.
- ۲۰- صدوق، ابن بابویہ: *اکمال الدین و اتمام النعم، به تصحیح کمرائی، اسلامیہ، تهران، ۱۹۶۰*.
- ۲۱- صراف، مرتضی: *رسائل جوانمردان مشتل بر ہفت فتوت نامہ، با مقدمہ ہانری کرین، انیستوی فرانسوی پژوهشہای علمی در ایران، تهران، ۱۳۵۲*.
- ۲۲- طباطبائی یزدی، محمد کاظم: *العروہ الوثقی، دارالکتاب اسلامیہ، تهران، بی تا*.

- ۲۳- طوسی، نصرالدین: *تلخیص المحصل*، به تصحیح انوری، بی جا، تهران، ۱۹۸۰.
- ۲۴- عاملی، حسن: *معلم الاصول*، شفیعی، تهران، ۱۹۵۹.
- ۲۵- عاملی، شیخ حسن: *معاصر الاصول*، شفیعی، تهران، ۱۹۵۹.
- ۲۶- فیسچر، میکائیل: *ایران، از جدال مذهب تا انقلاب*، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، به سفارش دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۰، طرح نو، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۷- قزوینی، عبدالجلیل: *کتاب النقد*، بی جا، تهران، ۱۹۵۲.
- ۲۸- کلینی، محمد ابن یعقوب: *الاصول من الکافی*، به تصحیح م.ب کمرابی، اسلامیة، تهران، ۱۹۶۳.
- ۲۹- لمبتون، آن - ک: *بازسازی از موقعیت مرجع تقلید و نهاد مذهبی*، دفتر اسلامی ۲۰، تهران، ۱۹۶۴.
- ۳۰- مطهری. مرتضی: *اجتهاد در اسلام*، مرجعیت و روحانیت، انتشارات، تهران، ۱۹۶۲.
- ۳۱- _____: *الهام از شیخ at-talifa هزاره شیخ طوسی*، به تصحیح علی دوانی، دارالتبلیغ، قم، ۱۹۷۰.
- ۳۲- _____: *مرجعیت و روحانیت*، انتشارات تهران، ۱۹۶۲.
- ۳۳- مقداد صوری، فضل: *کتاب الناقی فی شرح باب الهادی عشر*، مصطفوی، تهران، ۱۹۷۹.
- ۳۴- نراقی، ملااحمد: *عواید الایام مکتب بصیرتی*، قم، ۱۹۰۳.
- ۳۵- _____: *منهج الاحکام*، تابع علی، بی جا، ۱۸۹۶.
- ۳۶- _____: *منهج الاصول*، تابع محلی، تهران، ۱۸۰۹.